

بررسی روش تفسیری و رویکردهای مغنیه در تفسیر «الکاشف»

مصطفی سلیمی زارع

چکیده

در طول حدود پانزده قرنیه که از نزول قرآن می‌گذارد، مفسران از منظرهای گوناگون و با دغدغه‌های مختلف، به تفسیر این کلام الهی پرداخته و کوشیده‌اند تا هر چه بیشتر به عمق آن، راه یابند و از آموزه‌های آن برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت، بهره گیرند. بررسی روش تفسیری هر یک این مفسران، ما را در انتخاب گام‌های استوارتر در تفسیر، یاری می‌کند. تفسیر *الکاشف*، از تفاسیر معاصر شیعی است که به جنبه تربیتی انسان در صحنه‌های اجتماعی و فردی، عنایتی خاص دارد. در این مقاله، رویکرد تربیتی، فقهی، کلامی و روایی این تفسیر را بررسی می‌کنیم.

کلید واژه‌ها: روش تفسیری، مغنیه، تفسیر *الکاشف*.

تفسیر *الکاشف*، از تفاسیر ارزشمند و معاصر شیعی است که شیخ محمد جواد مغنیه، آن را به رشته تحریر در آورده است. این عالم جلیل‌القدر، از شخصیت‌های دینی فعال لبنان بوده است که در تفسیر خود از قرآن کریم، توجهی ویژه به جنبه‌های تربیتی آن، داشته است. در این نوشتار، بر آنیم تا به اختصار، رویکرد تربیتی - اجتماعی، فقهی، کلامی و روایی آن را بیان کنیم.

درباره مؤلف و کتاب او

محمد جواد مغنیه، فرزند شیخ محمود، در سال ۱۹۰۴ م، در روستای طیردبیا در لبنان، در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود. او در چهار سالگی، مادرش را از دست داد. پس از مرگ مادرش، پدر او لبنان را به قصد عراق، ترک کرد و محمد جواد، توانست در نجف، خط و حساب و زبان فارسی را بیاموزد. شیخ محمود مغنیه - که از علمای معروف لبنان بود -، بعد از چهار سال، با دعوت مردم عباسیه، به

جبل عامل باز گشت و پس از چندی به رحمت ایزدی پیوست. پس از آن محمد جواد، به همراه دو برادرش - که یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر از او بودند -، روزهای سخت زندگی را آغاز کردند. محمد جواد، از همان کودکی تلاش کرد تا روی پای خود بایستد و مدتی را به دست‌فروشی کتاب پرداخت، او تشنهٔ فراگیری دانش بود. لذا برای تحصیل، عازم نجف شد و دورهٔ سطح را در آن جا گذراند و در دروس مرحوم آیه الله خویی، شیخ عبد الکریم مغنیه (برادر بزرگ‌ترش)، محمد سعید فضل الله، شیخ محمد حسن کربلایی و سید حسین حمّامی، شرکت جست. او در سال ۱۹۳۶ م، به جبل عامل باز گشت و به فعالیت‌های علمی و تبلیغی پرداخت. در سال ۱۹۴۹ م، به عنوان مستشار دادگاه عالی جعفری، عازم بیروت شد و از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ م، ریاست آن را بر عهده داشت. وی در این مدت، اصلاحات بسیاری در قوانین قضایی و در پذیرش قضات، صورت داد. مغنیه، از سال ۱۳۸۴ ق، از بیماری قلبی رنج می‌برد و سرانجام در نوزدهم محرم ۱۴۰۰، در لبنان، دار فانی را وداع کرد. جسد وی به نجف اشرف، منتقل شد و پس از این که آیه الله خویی بر وی نماز گزارد، در حرم امام علی (ع) دفن گردید. آن روز، نجف اشرف، تعطیل شد («التفسیر الکاشف»، محمد بهرامی؛ گلشن ابرار: ج ۳ ص ۴۵۱ - ۴۶۴).

از مرحوم مغنیه، آثار بسیاری به صورت مقاله و کتاب، بر جای مانده که بالغ بر شصت اثر است و بارها به چاپ رسیده‌اند. کتاب‌های مرحوم مغنیه، در زمینه‌های فقه، تاریخ، تفسیر، معارف، حدیث و دیگر علوم اسلامی بوده است. اثر او در تفسیر، *الکاشف* است که در این نوشتار، به معرفی آن و بررسی رویکردهای آن می‌پردازیم. البته او در حوزهٔ تفسیر، دو تألیف دیگر نیز دارد که عبارت‌اند از: *إرشاد القرآن و التفسیر المبین* که کتاب اخیر، بسیار مختصر است و به قول خود مفسر، مخصوص مخاطبان عام، نگارش یافته است و مفسر با تألیف این اثر، خواسته تا خوانندگان قرآن مجید، از فیض تفسیر و برخوردارگی از معانی آن، بی‌نصیب نمانند.

ویژگی‌های کلی تفسیر «الکاشف»

با تتبع در تفسیر *الکاشف*، ویژگی‌هایی به چشم خوردند که این تفسیر را از دیگر تفاسیر، متمایز می‌سازند. اینکه به اختصار به ویژگی‌های این تفسیر می‌پردازیم:

۱. برخوردارگی از نثری شیوا و روان

مهم‌ترین ویژگی این تفسیر، نثر شیوا و روان آن است که بر تمام تفسیر، حاکم است و خواننده، سخن وی را به آسانی متوجه می‌شود.

۲. استفاده از شیوهٔ پرسش و پاسخ

آنچه این مجموعهٔ تفسیری را از دیگر تفاسیر، تا حدودی متمایز می‌سازد، شیوهٔ ابداعی مؤلف در بیان مقصود آیه است. او در ابتدا، ابهام و مشکل را به صورت سؤال، مطرح می‌کند و سپس با

استفاده از آیات و روایات و گاهی عقل، به پاسخ آن، دست می‌یازد. گفتنی است که او، این شیوه را در همه جا به کار نمی‌برد؛ بلکه تنها برای توضیح و تبیین بیشتر و به تناسب موضوع آیات، از آن استفاده می‌کند (برای نمونه، ر.ک: ج ۱ ص ۶۷ و ج ۲ ص ۹۹ و ۲۹۷ و ج ۵ ص ۳۵۵ و ج ۳ ص ۶۸).

برای آشنایی بیشتر با شیوه او در تفسیر، نمونه‌ای را در این جا ذکر می‌کنیم:

معنی، در ذیل آیه ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (انعام: آیه ۱۶۴)، سؤالی را مطرح می‌کند که:

وَتَسْأَلُ: أَنْ هَذِهِ الْآيَةُ تُؤْمَى إِلَى أَنَّ الْإِنْسَانَ مَسْئُولٌ عَنِ نَفْسِهِ وَكَفَى، إِذَنْ، أَيْنَ وَجُوبُ الْجِهَادِ، وَبَدَلُ النَّصِيحِ، وَالتَّعَاوُنِ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى؟

سپس، این گونه بدان پاسخ می‌دهد:

الجواب: أَنَّ مَوْضِعَ الْآيَةِ خَاصٌّ بِالمَوْأَخِذَةِ فَقَطْ، وَ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يُؤْخَذُ بِجَرِيرَةٍ غَيْرِهِ، وَ لَا صِلَةَ لَهَا بِالْجِهَادِ وَالنَّصِيحِ، وَ لَا بغيرهما من قَرِيبٍ أَوْ بَعِيدٍ، لِأَنَّ عَدَمَ المَوْأَخِذَةِ عَلَى ذَنْبِ الْغَيْرِ شَيْءٌ، وَ وَجُوبُ الْجِهَادِ وَ إِصْلَاحِ الْفَاسِدِ شَيْءٌ آخِرُ (ج ۳ ص ۲۹۳).

۳. بیان قواعد فقهی و اصولی در ضمن تفسیر

مفسر محترم، در ذیل برخی آیات، به تناسب، به ذکر قاعده‌های فقهی یا اصولی و یا فلسفی می‌پردازد. به نظر نگارنده، اگر چه این کار، حُسن به حساب می‌آید، ولی اگر آن را با هدف مفسر در این تفسیر، مقایسه کنیم، نشان می‌دهد که این ویژگی، خیلی منطبق بر آن هدف نیست. مفسر، در مقدمه گفته بود که بر آن است و کوشیده تا تفسیری ساده، واضح و روشن، ارائه دهد، به گونه‌ای که هر خواننده‌ای، در هر سطحی، آن را بفهمد (ج ۱ ص ۱۴)، در حالی که ذکر این قواعد و اصول را همگان نمی‌فهمند. مؤید این مطلب، آن است که جدای از این قواعد، گاهی مباحثی مشکل و دیرفهم را در لا به لای تفسیر خویش، جای می‌دهد (اگر چه این گونه موارد، فراوان نیستند)، یا ذکر اقوال گوناگون فقها در ذیل مباحث فقهی یا اقوال گوناگون در ذیل بحث‌های کلامی، از این هدف، به دور است. از جمله این قواعد و اصول فقهی یا اصولی، می‌توان به این موارد، اشاره کرد: قاعده «المدلول و نوع الدلیل» (همان: ص ۱۹۰)؛ «العالم لا يحكم بالواقع» (همان: ص ۱۳۵)؛ «الوقوف عند الشبهة» (ج ۵ ص ۱۴۷)؛ «مفهوم و منطوق» (همان: ص ۴۲۲)؛ «کل دعوی تحتاج إلى دلیل» (ج ۱ ص ۱۷۸)؛ «الفرع يتبع الأصل» (همان: ص ۵۸)؛ «الممتنع، عقلاً و الممتنع عادة» (ج ۲ ص ۶۱) و

۴. نپرداختن به مباحث لغوی، اعراب و بیان اعجاز کلمه

مفسر، در نگارش این تفسیر، به بحث‌های مختلف لغوی و بیان اعجاز کلمه و وجوه آن، به گونه‌ای که شیوه گروهی از مفسران گذشته بوده، نمی‌پردازد. در بحث‌های لغوی، تنها لغاتی را که نکته یا

اِبْهَامی داشته‌اند، بیان می‌کند و از طرح اقوال گوناگون، اجتناب نموده است. وی، علت در پیش گرفتن چنین شیوه‌ای را ناسازگاری این شیوه با هدف کلی خویش در این تفسیر می‌داند. هدف و انگیزه وی از نگارش این تفسیر، آشناسازی نسل امروز با ارزش‌های دینی است. وی در مقدمه می‌گوید که این تفسیر، باید به گونه‌ای باشد که هدف اصلی‌اش، تسهیل و تفهیم مفاهیم و معارف قرآنی برای نسل جوان امروز باشد، در حالی که پرداختن درازگونه به مباحث لغوی، اعرابی و ادبی، ما را از این مهم، دور می‌سازد (ج ۱ ص ۱۳).

۵. تفسیر قرآن به قرآن

ایشان، گاهی در جهت بیان مراد و مقصود آیه، از آیات دیگر قرآن استفاده می‌کند؛ چرا که معتقد است: «القرآن مصدره واحد، ینطقُ بعضه بعضاً و شهدُ بعضه علی بعض» (همان: ص ۱۵). برای نمونه، در ذیل آیه ۴۵ سوره آل عمران: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ...﴾، می‌گوید که در این جا، منظور از ملائکه، جبرئیل علیه السلام است و دلیل خود را آیه ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ (مریم: آیه ۱۷) می‌داند که در آن، منظور از روح، جبرئیل علیه السلام است؛ زیرا او رئیس ملائکه است (برای نمونه‌های بیشتری از این دست ر. ک. ج ۱ ص ۲۲۳ و ۲۴۰ ج ۲ ص ۶۸ و ۳۵۸).

۶. معرفی دیگر آثار مؤلف، در جای جای تفسیر

مرحوم مغنیه، در پایان برخی از مباحث، خوانندگان را برای آگاهی بیشتر، به کتاب‌های دیگر خویش که در آنها مفصل به موضوع پرداخته است، ارجاع می‌دهد. از جمله آثاری که در این کتاب، بدانها ارجاع داده شده، اینهاست: *الله و العقل، النبوة و العقل، الآخرة و العقل، إمامة علی علیه السلام و العقل، المهدی المنتظر و العقل، الإسلام و العقل* (که این کتاب، جامع پنج کتاب پیش گفته است)، *فلسفة المبدأ و المعاد، الشيعة و الحاکمون، مقاتل الطالبیین، فضائل الإمام علی علیه السلام، الأسرانیات و القرآن*.

۷. پرداختن به مسائل روز در تفسیر

مفسر، گاهی نیز در حین تفسیر یا در حاشیه، به موضوعات و مسائل روز جامعه می‌پردازد و موضوعاتی مانند: همزیستی مسالمت‌آمیز، مسئله صهیونیست غاصب و اسرائیل جنایتکار، سرمایه‌داری و... را مطرح کرده است (ر. ک. ج ۴ ص ۱۳۴ و ۳۳۹ و ج ۱ ص ۱۲۳ و ۱۵۸، که این ویژگی نیز مربوط به رویکرد تربیتی - اجتماعی آن می‌شود).

۸. استفاده از تفاسیر شیعه و سنی

محمد جواد مغنیه، به اقوال مفسران دیگر، اعم از شیعه و سنی، در صورتی که نظر آنها را قبول داشته، فقط اشاره کرده است. گاهی هم اقوال آنان را در تأیید قول خویش، می‌آورد. از جمله تفاسیر

مورد استفاده وی، می‌توان اینها را نام برد: مجمع البیان مرحوم طبرسی، التفسیر الکبیر فخر رازی، تفسیر المرائی، المنار شیخ محمد عیده، البحر المحیط ابو حیان اندلسی، تفسیر الطبری، آلاء الرحمان شیخ محمد جواد بلاغی، الدر المنثور سیوطی، روح البیان شیخ اسماعیل یاحقی و ...

بررسی رویکردهای تفسیری مغنیه در «الکاشف»

الف) رویکرد تربیتی - اجتماعی

رویکرد اکثری این تفسیر (اگر نگوییم رویکرد اصلی آن)، بر پایه توجه به تربیت اجتماعی و فردی انسان، استوار است. اگر چه ممکن است گفته شود که به خاطر جنبه هدایتی داشتن قرآن، طبعاً جملگی مفسران، این رویکرد هدایتی و تربیتی را دارند و نمی‌توان آن را به عنوان رویکردی مستقل، تنها برای مغنیه برشمرد.

باید گفت که اگر چه قرآن، کتاب هدایت نسان به سوی کمال و سعادت است و مفسران آن نیز، بی شکه انگیزه‌های جز مفید بودن تفسیر خود برای هدایت و تربیت مخاطبان خود ندارند؛ ولی تصریح مغنیه بر بیان دغدغه‌های خویش در مقدمه کتاب و در پیش گرفتن چنین رویکردی در تمام تفسیر، تفسیر وی را از دیگر تفاسیر در این زمینه، متمایز می‌سازد؛ دغدغه‌ای که گاه به مناسبت موضوع آیات، مفسر را وادار به نگارش می‌کند تا مگر بتواند با انتقال دغدغه خود به دیگران، راه علاجی برای این معضل اجتماعی - که همانا دور افتادن نسل جوان از تربیت دینی و سیل ته‌اجم فرهنگی به این قشر است -، اندیشیده شود.

مرحوم مغنیه، قبل از پرداختن به تفسیر آیات، دغدغه اصلی خود را از معضل موجود در جامعه به صورت پرسش و پاسخ، مطرح می‌کند؛ جوانب مختلف این پرسش را که: چرا نسل امروزی، به سان نسل‌های گذشته، نسبت به ارزش‌های دینی، اهتمام و توجهی از خود نشان نمی‌دهند؟ او می‌گوید که ملت‌های مسلمان، در صورتی به ارزش‌های اصیل خود تکیه خواهند داشت که آبخور آنها، تنها کتاب خدا و سنت پیامبر خدا باشد، نه تعلیمات سوسیالیستی و وجودگرایی و نژادی.

وی در ادامه می‌گوید: از این روست که تعالیم دینی، در اذهان بسیاری از مردم، کاملاً روشن است و عقل سلیم آنها، پذیرای این امر و نهی است ... و این، بدان مناسبت که ارزش‌های اجتماعی، جز در موارد نادر، همان ارزش‌های دینی هستند. همچنین وظایفی را برای عالمان، بیان می‌کند که در مدارس، کلاس‌های آموزش قرائت، حفظ و تفسیر قرآن، دایر شود و بعد از اخلاص عمل در این کار، وظیفه‌ای عمومی برای همه عالمان و اندیشمندان، بر می‌شمارد و آن، چنین است که باید حقایق دینی را روشن کنیم و آنها را برای فهم عموم مردم، چه از طریق سخنرانی، و چه با نگارش مقالات و انتشار نشریات، به گونه‌ای ساده، بیان کنیم. آنچه از عبارت مقدمه کتاب، برداشت می‌شود که رویکرد غالبی وی در تفسیرش بوده، این عبارت وی است که می‌گوید:

بازگشت

بررسی روش تفسیری و رویکردهای مغنیه در تفسیر «الکاشف»

و سجد القارئ الدليل على ذلك في هذا التفسير الذي يربط الدين بالحياة بشتی مظاهرها، و يهتم بالجانب الإنساني أكثر مما يهتم ببلاغة الكلمة (ج ۱ ص ۱۰ مقدمه).

پس از بیان دیدگاه مفسر در مقدمه، وارد تفسیر می‌شویم و چگونگی این رویکرد را در تفسیر، بر می‌کاوییم.

نویسنده، در جهت تبیین شریعت اسلام به زبان ساده، مبحثی را با عنوان «منهج الإسلام»، ذیل آیه ششم و هفتم سوره بقره می‌آورد و مباحث دیگری، همچون حیا (همان: ص ۶۹)، هدایت و ضلالت (همان: ص ۷۰)، بعث (همان: ص ۷۷)، ظالم و مظلوم (ج ۴ ص ۴۳۶)، شأن جاهل مغرور (ج ۵ ص ۴۵۳)، وفا (همان: ص ۱۸۷)، نیکی به پدر و مادر (همان: ص ۳۵)، اسلام، دین فطرت است (همان: ص ۲۳) و ... که در ذیل مباحث جداگانه‌ای در ذیل آیات آمده‌اند و بیانگر رویکرد و پرورش تربیتی انسان است و از هر فرصتی برای بیان نکته و درسی عبرت‌آموز برای مخاطب، بهره می‌گیرد.

وی، از ماجرای گفتگوی بین خدا و ملائکه درباره تعلیم اسما به انسان، بیانی را با عنوان «درس بلیغ» مطرح می‌نماید. یا در بیان داستان سلیمان علیه السلام و مور، نکته‌ای را با عنوان «العضات و العبر فی نملة سلیمان»، بیان می‌کند (ج ۶ ص ۱۲، ذیل آیه ۱۵ - ۱۹ سوره نمل).
یا برای مثال، در سوره عنکبوت، پس از بیان داستان قوم لوط، این چنین به تصویب لایحه ازدواج همجنس در مجلس انگلیس، اشاره می‌کند:

بعد از هزار سال، تاریخ لواط و فساد، خود را در مجلس دولت بریتانیا می‌یابد. در آن جا این کار زشت به تصویب مجلس می‌رسد و آن را حلال می‌شمارد. کار زشتی که حتی طبیعت حیوانات وحشی و حشرات، از آن متنفرند. ما یقین داریم که دیر یا زود، نوعی عذاب، دامن این جامعه را خواهد گرفت، همچنان که بر پیشینیان آنان، نازل شد (همان، ص ۶ ذیل آیه ۲۸ - ۳۵ سوره عنکبوت).

و نیز در ذیل آیه وجوب جهاد، بعد از بیان تفسیر آیات یاد شده، توضیحی را با عنوان «الحرب (جنگ روانی)» آورده و در ذیل آن، خطر تهاجم فرهنگی را گوشزد می‌کند و این که دشمن، از هر سواز طریق رسانه‌ها، رادیو، تلویزیون و سینما، مدارس، دانشگاه‌ها و کتاب‌ها و ... مطالب دروغ و باطل را در میان مردم می‌پراکند و آن قدر آنها را تکرار می‌کند که برای گوش‌های مردم، جایی برای شنیدن حقیقت، نگذاشته است (همان، ص ۲۴۰ و ۲۴۱، ذیل آیات ۵۹ - ۶۲ سوره احزاب).
سپس دوباره به بیان دغدغه خویش می‌پردازد و می‌گوید:

در روزنامه اخبار الیوم، چاپ مصر، شماره ۱۳ - ۱۲ - ۶۹ این مطلب را خواندم که ۸۹۰ روزنامه در جهان، برای نشر و گسترش اخبار دروغ، در خدمت تبلیغات اسرائیل هستند. این، علاوه بر سیطره غیر مستقیم صهیونیسم بر بسیاری از رسانه‌های گروهی، همچون

رادیو و تلویزیون و ... است. [از این گذشته] نمی‌دانم آیا روزنامه‌های بیروتی که ارتباط محکمی با استعمار و صهیونیسم دارند، جزو این آمار هستند یا خیر؟ (همان: ص ۲۴۱).

درباره سرمایه‌داری و نظام جامعه‌مداری (سیوسیالیستی) نیز وی مطالبی را بیان می‌کند (ج ۱ ص ۱۱۲). همچنین درباره «تکامل و تعادل در اسلام»، مطالبی آورده است (ر.ک: ج ۱ ص ۲۲ ذیل آیه ۶۰ سوره بقره).

ب) رویکرد فقهی

در جهت تبیین رویکرد مفسر به آیات فقهی، به بررسی آیات ۱۷۸ تا ۲۵۲ سوره بقره می‌پردازیم. این آیات، مباحث مختلفی چون: احکام قصاص، نکاح، روزه، حج، بیع و مسائل مربوط به بانوان را در بر دارد. با بررسی مجموع این آیات، نکات زیر به چشم می‌آیند:

۱. مفسر محترم، در ذیل آیات فقهی، تنها به بیان تفسیر، اکتفا نمی‌کند؛ بلکه مباحثی را جهت روشنگری و توضیح بیشتر، ارائه می‌دهد. این گونه موضوعات که با عنوانی جداگانه و متمایز از بحث تفسیر ذکر می‌شوند، نشان می‌دهد که ایشان، در جهت رسیدن هدف اصلی خود، یعنی ارائه تفسیری در جهت راضی کردن مخاطب،^۱ گام برداشته است. برای درک بهتر این ویژگی، به مباحثی چون «الزواج بالکتابية» و «الزواج فی العده» در ذیل آیات ۲۲۱ و ۲۳۴ سوره بقره مراجعه کنید.

۲. مفسر، در ذیل مباحث فقهی مربوط به این آیات، از ذکر نظریات گوناگون (در صورت وجود داشتن) چشم‌پوشی نمی‌کند. شیوه پرداختن وی به آنها، بدین گونه است که نظر شیعه و اهل سنت را در حد ایجاز، بیان می‌کند و در بین اهل سنت نیز اختلافات بین مذاهب اربعه را (گاهی به صورت نقل قول مستقیم و گاهی به صورت نقل به مضمون)، مطرح می‌کند و البته نیازی به ذکر نشانی دیدگاه‌های آنها و این که در چه کتابی آمده است، نمی‌بیند و برای مثال، به گفتن «قال أبو حنیفة» یا «قال فلان»، اکتفا می‌کند. این اختصارگویی در ذکر اقوال مخالف، در جهت ارائه تفسیری ساده و واضح است تا هر خواننده‌ای، در هر سطحی، آن را بفهمد. مفسر، بر آن بوده که مباحث اختلافی را به خاطر ملال‌آور بودن آنها، مطرح نکند (ر.ک: همان: ص ۲۹۳، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۶۴ و ۳۴۷).

۳. در بیان و بررسی اقوال مختلف درباره مباحثی فقهی، همیشه ناقل صرف نیست؛ بلکه اگر نظری مخالف نظر اکثریت داشته باشد، به بیان دیدگاه خویش می‌پردازد و با دلایل مختلف، آن را تقویت می‌کند. برای نمونه، مفسر در ذیل آیه ۲۲۱ سوره بقره، درباره بحث ازدواج با زنان اهل کتاب، در ابتدا به بیان نظر اسلام درباره عدم صحت ازدواج با زنان غیر اهل کتاب (مثل بت پرستان، خورشید و ماه پرستان و زردشتیان)، بحثی را به میان می‌کشد. سپس به بیان نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت درباره ازدواج با زنان اهل کتاب، پرداخته و بیان می‌کند که همگی آنها بر

۱. اشاره به عبارت مفسر در مقوله «إِنَّ الْوَنَّ الَّذِي يَغْلِبُ عَلَى تَفْسِيرِي هَذَا هُوَ عِنْدَ الْإِقْنَاعِ، إِقْنَاعُ الْقَارِئِ، بِأَنَّ الدِّينَ بِجَمِيعِ أَصُولِهِ وَ فُرُوعِهِ وَ سَائِرِ تَأْلِيمِهِ» (ر.ک: همان: ص ۱۳).

بازگشت

صحت این ازدواج، اتفاق نظر دارند؛ اما در بین علمای شیعه، اختلاف نظر است. او نام عده‌ای از طرفداران دو نظریه را نام می‌برد و در پایان، نظر خویش را با عبارت «تحن نمیل إلی فلان رأی» به همراه ادله مربوط به آن، بیان می‌کند.

در این موضوع، ایشان، قائل به صحت ازدواج با اهل کتاب است و خود را همراه و هم‌نظر با شهید ثانی و سید ابو الحسن اصفهانی در الوسیلة می‌کند و دلایل خویش را این گونه بیان می‌کند:
دلیل اول، به جهت وجود دلایلی که بر اباحت ازدواج به صورت عام، دلالت می‌کند و از این دسته عام، ازدواج مسلمان با مشرک استثناء می‌شود و بقیه در حکم عام خود، باقی می‌مانند.

دلیل دوم، وجود آیه شریف: ﴿أَجِلَّ لَكُمْ لَطِيبَتٌ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ؛

چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده است و طعام کسانی که اهل کتاب‌اند، برای شما حلال است و طعام شما برای آنان، حلال است. و [بر شما حلال است ازدواج با] زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاک دامن از کسانی که پیش از شما کتاب [آسمانی] به آنان داده شده است ﴿ (مائده: آیه ۵) که بر جواز ازدواج با زن محصنه (زن پاک‌دامن) اهل کتاب، دلالت می‌کند.

نیز در آیه ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا﴾ (بقره: آیه ۲۲۱)، منظور از «مشرکات»، اهل کتاب نیستند. همچنین در آیه ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوا إِذَا وَاتَبْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ ۚ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ؛ و بر شما گناهی نیست [در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید] با ایشان ازدواج کنید، و به پیوندهای قبلی کافران، متمسک نشوید [و پایبند نباشید] ﴿ (ممتحنه: آیه ۱۰)، مراد از «کوافر»، مشرکان هستند، نه اهل کتاب؛ زیرا این آیه، در وصف کسانی است که مسلمان شدند و همراه پیامبر ﷺ هجرت نمودند، در حالی که شوهران مشرک خویش را ترک کرده بودند و آیه اخیر هم بر همین، دلالت دارد (ر.ک: ج ۱ ص ۳۲۵، ذیل موضوع «عبارة التائب بعد إرتداد» و ص ۱۶۴ و ۱۶۵ «السحر و حکمه»، ذیل آیه ۱۰۳ سوره بقره).

۴. مفسر محترم، گاهی در ضمن تفسیر آیات احکام، قاعده‌ای فقهی مربوط به آن را در حد اختصار، بیان می‌کند. برای نمونه، به قاعده «حکم الحاكم لا یغیر الواقع»، در ذیل آیه ۱۸۸ سوره بقره، این گونه اشاره می‌کند: «إذا تحاکم اثنان عند الحاكم المجتهد العادل...» (ج ۱ ص ۲۹۶) و یا در ذیل آیه ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: آیه ۱۱۱)، به قاعده «کل دعوی تحتاج إلی دلیل»، اشاره می‌کند (ج ۱ ص ۱۷۸). نیز، برای نمونه‌ای دیگر، ر.ک: همان: ص ۱۹۰.

ج) رویکرد کلامی

برای شناخت نوع رویکرد مفسر به آیات اعتقادی و کلامی، به بررسی آیاتی پرداختیم که موضوعشان، اعتقادی است. در این زمینه، نکات زیر دیده می‌شوند:

دو فصلنامه علمی - تخصصی « شماره سوم بهار و تابستان ۸۴

۱. ایشان، در بحث‌های کلامی، در ذیل آیات مربوط به این مباحث، عنوانی را مطرح کرده و سپس درباره آن، بحث می‌کند. وی در این گونه موضوعات، بحث را از تعاریف لغوی و اصطلاحی شروع می‌کند و به تبیین انحاء مختلف موضوع می‌پردازد. برای نمونه، در مبحث امامت، در ابتدا به تبیین معنای لغوی و اصطلاحی «امام» می‌پردازد. سپس عقاید فریقین درباره چگونگی انتساب امام^ع از طرف شارع را مطرح می‌کند. وی با ارائه نظریه فریقین درباره امامت و ترجیح نظر شیعه با ادله معتبر، کل بحث را به صورت خیلی موجز، در حد دو صفحه، به پایان می‌برد و خیلی وارد اختلافات فرقه‌ای نمی‌شود (همان: ص ۱۹۶ - ۱۹۸). این شیوه هم در جهت ارائه تفسیری است که مخاطب را اقناع کند. (ر.ک. همان: ص ۱۳ که به سخن مؤلف در مقدمه تفسیر خود، اشاره دارد).

۲. ایشان، در مباحث اعتقادی، با رویکردی عقل‌گرایانه، به بیان، بررسی و نقد آنها می‌پردازد و در پایان، ضمن برگزیدن نظر مختار، آن را با روایات، اثبات می‌کند. برای نمونه، وی بحث رؤیت و عدم رؤیت خداوند را در ذیل آیات ۵۵ تا ۵۷ سوره بقره ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ...﴾ مطرح نموده است و در ضمن آن، به نزاع موجود بین فرقه‌های مختلف مذهبی اسلامی اشاره می‌کند و این که آیا عقل، رؤیت خداوند را با دیده سر، جایز می‌داند یا خیر؟

او در ابتدا، نظر اشاعره را بیان می‌کند که دیدن خدا را با چشم ظاهری، عقلاً جایز می‌دانند، به این سبب که موجود است و هر چیز موجود، قابل رؤیت. آن گاه، در مقابل آن، نظر امامیه را بیان می‌کند که: دیدن خداوند با چشم ظاهری، هم در دنیا و هم در آخرت، محال است؛ چرا که نه جسم است، نه در جسمی حلول کرده، و نه چیزی است که در مکانی قرار گیرد. این دو طایفه، چون رؤیت خداوند را با دیده ظاهری، محال می‌دانند، آیات دال بر این مطلب را بر رؤیت خدا با دیده عقل و بصیرت، حمل کرده‌اند، نه دیدن با چشم سر. در ادامه، تعبیر ملاً صدرا را ذکر می‌کند که دیدن خدا، با حقایق ایمان ممکن است، نه با اعضای بدن.

مفسر، در خاتمه می‌گوید: به نظر من، مقصود ملاً صدرا این است که چشم، به دو شرط، چیزی را می‌بیند: نخست آن که چشم، قابلیت دیدن را داشته باشد. دوم آن که شیء، قابلیت دیدن را داشته باشد و این، امری است بدیهی که وقتی چشم، قابلیت دیدن را از دست بدهد یا آن که شیء، قابلیت دیدن را نداشته باشد، قهراً رؤیتی صورت نمی‌گیرد و چشم، کوچکتر و حقیرتر از آن است که ذات قدسی خداوند را ببیند، همان طور که شأن او اجل از این است که با چشمی دیده شود (ج ۱ ص ۱۰۸).

۳. مفسر محترم، از آیات قرآنی دیگر، در جهت تبیین موضوع، بهره می‌گیرد. وی، آیات مختص را در کنار آیات عام، و آیات مقید را در کنار آیات مطلق می‌گذارد و به وجه جمع آنها

در بیان

بررسی روش تفسیری و رویکردهای مغفیه در تفسیر «الکشاف»

می‌پردازد و گاهی هم از آنها به عنوان مؤید، بهره می‌گیرد. برای نمونه، در بحث شفاعت که ذیل آیه ۴۸ سوره بقره: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» مطرح شده است، می‌گوید: اگر به آیات قرآنی رجوع کنیم، می‌یابیم که در ابتدا، شفاعت به صورت عام، نفی می‌شود. از جمله این آیات، می‌توان به آیه ۲۵۴ سوره بقره: «أَنْ يَأْتِيَنَّ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ» اشاره کرد. در این آیه، نکره در سیاق نفی، افاده عموم می‌کند؛ یعنی هیچ شفاعتی در آن روز نیست؛ ولی در برخی از آیات دیگر، مثل آیه ۲۶ سوره نجم: «لَا تَغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يُأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»، پذیرش شفاعت را مشروط می‌کند. در این جاست که اگر این آیه را به آیه سابق، عطف نماییم، این نتیجه به دست می‌آید که خداوند، در صورتی شفاعت شفیع را می‌پذیرد که از طرف او، اذن داشته باشد. البته اذن پروردگار، به این نیست که حتماً شفیع، باید اجازه‌ای خاص از طرف پروردگار گرفته باشد؛ بلکه همین که خود شفیع (پیامبر)، جایگاه شفاعت‌های حلال و حرام را بداند، کفایت می‌کند (برای دیدن نمونه‌های دیگر، ر.کد ج ۲ ص ۳۹۶ «مبحث طرق اثبات معاد» و نیز ص ۱۹۶).

د) رویکرد روایی

جریان شکل‌گیری تفاسیر، فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است. این کتب، در آغاز، جنبه روایی داشته‌اند و مفسران ذیل هر آیه، روایت مربوط را از پیامبر ﷺ و صحابیان و تابعیان، در صورت وجود، گردآوری می‌کردند. برخی از این تفاسیر، تنها جنبه روایی داشته و جز روایت، چیز دیگری در آنها یافت نمی‌شود. برخی دیگر هم به اشعار عرب جاهلی استناد می‌کردند و در صورت اختلاف آراء، با تکیه بر شواهد عقلی کوتاه و دلایل نقلی، به نقد و ترجیح آنها می‌پرداختند (برای نمونه، ر.کد *التبیین*: ج ۲ ص ۱۵۵). در نقل احادیث نیز، برخی تمام آنچه که بدان دست یافته بودند، گردآوری کرده‌اند؛ چه از نظر آنها یا دیگران، مقبول باشد یا نباشد.^۱ در مقابل، برخی تنها به احادیثی بسنده کرده‌اند که مورد پذیرش خودشان بوده است و از ذکر روایاتی که در نظرشان ناپسند و غیرمقبول بوده، خودداری نموده‌اند (همان جا).

تقریباً هیچ تفسیری نیست که از روایات، در تفسیر آیات، بهره نبرده باشد، حتی تفاسیری که به جهت رویکرد غالب، عقلی، عرفانی، ادبی، علمی و کلامی و ... هستند، در لابه‌لای متون خویش، کم و بیش از روایات (چه به عنوان دلیل یا مؤید)، استفاده نموده‌اند. تفسیر *الکاشف* نیز از این سخن، مستثنا نیست و در مباحث خویش، از احادیث و روایات معصومان علیهم‌السلام بهره می‌برد. اما قبل از ورود به

۱. مانند طبری و سیوطی در اهل سنت، و نیز دو تفسیر معروف شیعه، تفسیر *البرهان* از سید هاشم بحرانی و *نورالتقلین*، از ابن جمعه حوزی، که منابع سرشاری از احادیث تفسیری ما به شمار می‌روند (ر.کد تفسیر و مفسران: ج ۲ ص ۱۳۰).

بحث درباره رویکرد روایی تفسیر الکاشف، خوب است با حوزه‌هایی که معمولاً مفسران در آن حوزه‌ها از روایات کمک می‌گیرند، آشنا شویم. ایشان، معمولاً در بحث‌های مکی و مدنی بودن آیات و سوره‌ها، سبب نزول آیات، اختلاف قرائات، داستان‌های قرآنی، و در بیان مراد آیه، از روایات استفاده می‌کنند؛ ولی آیا مرحوم مغنیه نیز در تمام این حوزه‌ها از روایات، بهره جسته است؟ این، پرسشی است که ما در صدد پاسخ به آنیم. لذا نخست، نوع رویکرد مفسر را در هر یک از این حوزه‌ها، بررسی می‌کنیم.

در این تفسیر، اختلاف قرائات، از هیچ جایگاهی برخوردار نیست و در حد بسیار اندکی به بحث مکی و مدنی بودن سوره‌ها اشاره شده است. در آغاز سوره، فقط نظر مشهور ذکر شده است و گاهی به نظر غیرمشهور نیز اشاره می‌شود، ولی روی هم رفته، از روایات در این حوزه، هیچ استفاده‌ای نمی‌شود. مثلاً درباره سوره شورا آمده است: «۵۳ آیه، مکیه و قیل إلا بضع آیات»، یا در ابتدای سوره زخرف می‌گوید: «مکیه و قیل إلا آیه واحده».

۱. رویکرد روایی مفسر در بحث سبب نزول

از آن جا که تنها مستند ما در سبب نزول، روایات هستند، در این جا پرسشی مطرح می‌شود و آن این که: تا چه حد می‌توان به روایات این بخش، تکیه نمود؟ با این که خرافه‌های بسیاری در این دسته از روایات، وارد شده است، ولی برخی از مفسران، روایات سبب نزول را در قالب شأن نزول بیان می‌کنند؛ مانند شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (برای نمونه ر. ک. ج ۲۰ ص ۴۴۱ ذیل آیه ۷۸ سوره یس).

ببینیم که رویکرد مفسر به این روایات، چگونه است و تا چه حد از این روایات، استفاده می‌کند؟ مرحوم مغنیه، در این بخش، از روایات، کم استفاده می‌کند و علت آن را نخست، ضعف سندی این گونه روایات می‌داند و در مرحله بعد، کم توجهی علمای شیعه نسبت به پاکسازی این روایات و جدا نکردن صحیح و سقیم آنها از هم می‌داند؛ چرا که بیشتر اهتمام خود را به روایات فقهی و اسناد آنها روا داشته‌اند و با روایات سبب نزول، با تسامح برخورد کرده‌اند. لذا چنین رویکردی، پیامدی جز آشفته بودن روایات در این باب نداشته است (ج ۱ ص ۱۴).

البته ذکر این نکته، لازم است که وی، در همان مواضع اندکی که روایات سبب نزول را نقل می‌کند، چنین نیست که در نقل این گونه روایات، از منابع و مصادر دسته اول استفاده کند؛ بلکه معمولاً روایات سبب نزول را یا از تفاسیر دیگران گزارش می‌کند یا نشانی آن را بیان نمی‌کند. اینکه چند نمونه را بررسی می‌کنیم.

مفسر محترم، در ذیل آیه ۵۲ سوره انعام ﴿ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ ﴾ می‌گوید که

در این جا
تفاسیر

بررسی روش تفسیری و رویکردهای مغنیه در تفسیر «الکاشف»

مفسران، در سبب نزول این آیه گفته‌اند: ثروتمندان قریش، در حال عبور از جمعی بودند که آن جمع، شامل پیامبر ﷺ، عمار بن یاسر، بلال و چند نفر دیگر از مسلمانان فقیر بودند. آن قریشیان، خطاب به پیامبر ﷺ گفتند: آیا به اینان، راضی هستی، یا توقع داری ما پیرو اینها باشیم؟! اگر می‌خواهی ما از تو پیروی کنیم، آنها را از خودت دور کن، تا فقط ما و تو باشیم. وقتی ما رفتیم، اگر خواستی، آنها را به مجلس خود، باز گردان. نیز گفته شده که پیامبر ﷺ خواست به گفته آنها عمل کند که این آیه، نازل شد (ج ۳ ص ۱۹۵).

البته وی گاهی در مقام بیان روایات اسباب نزول، به جرح و تعدیل آنها می‌پردازد و یکی از آنها را همراه با شاهد و دلیل، ترجیح می‌دهد. برای مثال، می‌توان به آیه ۱۰۱ سوره مائده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ وَإِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ﴾، رجوع کرد. مغنیه، در ذیل این آیه، دو روایت را ذکر می‌کند. روایت اول، این است:

إن رجلاً قال للنبي ﷺ: من أباي؟ قال له: أبوك فلان. فقال آخر: يا رسول الله! أين أباي؟ قال: في النار. فنزلت الآية.

روایت دوم، این است:

إن النبي ﷺ قال: كتب الله عليكم الحج. فحجوا. فقالوا: أ في كل عام، يا رسول الله؟ فسكت. فأعادوا السؤال. فقال: لا. و لو قلت: نعم، لوجبت. فنزلت الآية.

وی، روایت اخیر را بر روایت اول، ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

وهذه الرواية أرجح من تلك لقوله تعالى: ﴿وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ﴾.

سپس می‌افزاید: یعنی خودتان را به زحمت نیندازید و به سؤال کردن، عادت ندهید، مگر بعد از آن که آیه‌ای درباره آن، نازل شده باشد. هر گاه پیامبر ﷺ آن را به شما گفت و تشریح و تبیین کرد، آن وقت، اگر خواستید، بپرسید (همان: ص ۱۳۵ و برای دیدن نمونه‌های اسباب نزول، رکذ ج ۳ ص ۱۹۳، ۱۹۵، ۳۲۰ و ۱۴۱ و ج ۵ ص ۱۲۲).

۲. رویکرد روایی مفسر به قصص قرآن و اسرائیلیات

در این جا، نخست به بیان تعریف واژه «اسرائیلیات» می‌پردازیم و سپس، جایگاه این روایات را در تفسیر الکاشف، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

واژه «اسرائیلیات»، جمع «اسرائیلیه» است و به داستان یا حادثه‌ای که از منبعی اسرائیلی روایت شود، اطلاق می‌گردد. اسرائیلی، منسوب به اسرائیل است و مراد از آن، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، پدر یوسف ﷺ است (پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن: ص ۹۵).

در این جا دانستن نکاتی درباره اسرائیلیات، بایسته است:

اصلاح نگرانی

دو فصلنامه علمی - تخصصی «شماره سوم بهار و تابستان ۸۶»

۱. واژه «اسرائیلیات» در اصطلاح، گاهی در معنایی ویژه، فقط بر آن دسته از روایانی اطلاق می‌گردد که صبغهٔ یهودی یا مسیحی داشته‌اند و گاهی در معنایی گسترده‌تر، روایات یهودی و اسرائیلی را نیز شامل می‌شود. گاهی نیز در مفهومی گسترده‌تر از دو مورد پیشین به کار می‌رود و هر نوع روایت و حکایتی را که از منابع غیر اسلامی وارد فرهنگ اسلامی شده باشد، شامل می‌شود (همان: ص ۹۷).

۲. گاهی واژه اسرائیلیات، صرفاً به معنای گزارش‌ها و وقایع تاریخی قوم یهود و بنی اسرائیل به کار می‌رود، چنان که کتاب *اسرائیلیات القرآن*، جهت بررسی این نوع وقایع، تألیف شده است (همان جا).

۳. گاهی در ذیل آیات قرآن، بویژه آیاتی که در مقام بیان داستان‌های پیامبران الهی و امت‌های آنان است، روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده که ممکن است برخی، آنها را در ردیف اسرائیلیات، قرار دهند؛ ولی باید توجه داشت که روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام هیچ ارتباطی با روایات منقول از اهل کتاب یا راویان متأثر از یهود و نصارا ندارند، گر چه ملاک اعتبار و حجیت هر دو دسته، یکسان است؛ یعنی می‌باید صحت و سقم مضمون و محتوای آنها را بر عرصهٔ قرآن کریم، تعیین نمود (همان جا).

نکتهٔ اخیر، بیانگر آن است که تمام روایات مربوط به امت‌های پیامبران گذشته، در زیر برخی آیات، اسرائیلی نیستند و باید با عرضهٔ آنها بر کتاب خدا، صحت و سقم آنها را روشن نمود. اما پرسش این جاست که رویکرد مرحوم مغنیه در تفسیر *الکاشف* به اسرائیلیات، چگونه است؟

در پاسخ، باید گفت که مرحوم مغنیه، اسرائیلیاتی را که در برخی تفاسیر آمده‌اند، چیزی جز خرافه و کذب نمی‌داند و نسبت دروغ به آنها دادن را بهتر از نسبت دادن آنها به اسرائیل (یعقوب) می‌داند (ج ۱ ص ۱۴) و به هیچ عنوان از روایات اسرائیلی در تفسیر خویش، بهره نمی‌گیرد.

در این جا دلایل عدم استفاده مفسر از روایات اسرائیلی را بر می‌شماریم:
الف) قرآن کریم، محتوا و مضمون این گونه روایات را تأیید نمی‌کند و خارج از مضامین قرآنی است؛
ب) این روایات، به هیچ وجه در سنت نبوی، استناد صحیحی ندارند؛

ج) محتوای این روایات، توسط عقل، تأیید و توجیه نمی‌شوند (همان جا).
برای نمونه، می‌توان به داستان خلقت حوا سلام الله علیها از دندهٔ آدم علیه‌السلام اشاره کرد که مفسر، در این باره می‌گوید:

از جمله شایعات، خلقت حوا (س) از دندهٔ آدم علیه‌السلام است که هیچ مصدري صحیحی برای آن، وجود ندارد و روایتی که این داستان را ذکر می‌کند، غیر قابل اعتماد است.

آن گاه، روایتی را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که کسی نزد ایشان آمد و دربارهٔ این داستان پرسید. امام علیه‌السلام آن را انکار کرد و فرمود: خداوند، از چنین نسبتی، والا و برتر است. مگر خدا عاجز بوده است که برای آرامش آدم علیه‌السلام همسری از غیر دندهٔ او خلق کند؟ (همان: ص ۸۵).

بررسی روش تفسیری و رویکردهای مغنیه در تفسیر «الکاشف»

و در جای دیگر، بر مفسرانی که به نقل اسرائیلیات می‌پردازند، خُرده می‌گیرد. برای مثال، در ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره - که درباره داستان هارون و ماروت است - می‌گوید:

مفسران ما در این باره، سخن بسیار گفته‌اند و مدرک بیشتر این سخنان، تنها اسرائیلیاتی است که نه عقل آنها را می‌پذیرد و نه نقل. فخر رازی، حدود بیست صفحه از تفسیر خود را در باب این آیه، سپاه کرده و بر پیچیدگی این مطلب، افزوده است (همان: ص ۱۶۱).

در این جا، این پرسش مطرح می‌شود که: اگر مفسر از روایات اسرائیلی استفاده نمی‌کند، پس برای ذکر قصه، از چه منبع و مصدری استفاده می‌کند؟

پاسخ آن است که ایشان، یا بر اساس ظاهر الفاظ و یا بر اساس مجموع آیات قرآنی، به تفسیر آیه می‌پردازد. برای نمونه، مفسر در ذکر قصه طالوت می‌گوید:

تَذَكَّرُهَا نَحْنُ كَمَا دَلَّتْ عَلَيْهَا أَلْفَاظُ هَذِهِ الْآيَاتِ (همان: ص ۳۷۷).

وی در بیان این داستان، ضمن استفاده از آیات قرآنی، تفاسیل و اضافات وارد شده در این باره را رد می‌کند و در پایان می‌گوید:

و هذا ملخص ما دلّت عليه آيات الكريمة و... أما هذه و ما إليها مما جاء في كتب التفسير فلا سند لها إلا الإسرائيلية (همان: ص ۳۷۹).

همچنین درباره خلقت آدم ﷺ ذیل آیه ۱۴ تا ۲۵ اعراف، با عنوان «قصه آدم کما هی فی القرآن»، به بیان داستان خلقت آدم ﷺ می‌پردازد (ج ۳ ص ۳۱۳).

از رویکرد این چنینی مفسر به قصص قرآن، برداشت می‌شود که وی در داستان‌های قرآنی، به هیچ وجه از روایات اسرائیلی استفاده نمی‌کند.

۳. رویکرد روایی مفسر در تبیین مقصود آیات

اگر با دیدی روایی، رجوعی دوباره به بخش «بیان معنا» در تفسیر الکاشف داشته باشیم، نکات زیر به چشم می‌خورند:

۱. قاعده‌ای کلی که بر این تفسیر، حاکم است، آن که مفسر در تبیین مراد و مقصود آیه، از روایت به عنوان شاهد و مؤید، استفاده می‌کنند و کمتر دیده می‌شود که وی در تبیین آیه‌ای، تنها به ذکر روایت، بسنده نماید؛ بلکه در ابتدا، فارق از روایت، به تبیین آیه‌ای می‌پردازد و در صورت وجود روایتی از معصومان ﷺ از آن یا به عنوان مؤید و یا برای توضیح بیشتر، استفاده می‌کند. برای نمونه، در ذیل آیه ۱۸۳ بقره (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) آمده است که بیشتر مفسران گفته‌اند که عبارت (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)، حکم وجوب روزه را بیان می‌کند؛ یعنی این که روزه‌دار با روزه خویش، کنترل نفس، ترک شهوات حرام و صبر بر آنها را تمرین می‌کند. در این جاست که وی برای تأیید، به ذکر روایاتی می‌پردازد:

جاء في الحديث «الصيام نصف الصبر». فإن أمير المؤمنين عليه السلام: «لكل شيء زكاة و زكاة البدن، الصيام» و قال: «و فرض الله ابتلاء لإخلاص الخلق» (برای نمونه‌های بیشتر، ر. ک. ج ۱ ص ۲۵۰، ۲۵۵ و ۲۶۴ و ج ۲ ص ۱۴۳ و ۳۵۳ و ج ۵ ص ۲۶۲، ۲۸۰ و ۳۵۸ و ج ۴ ص ۳۲، ۳۲۳ و ...).

۲. مرحوم مغنیه، در پذیرش روایت، بر خوردی تساهل‌آمیز ندارد؛ بلکه گاهی روایتی را بیه بوتة نقد می‌کشد و آن را به راحتی نمی‌پذیرد. این رویکرد، نشان می‌دهد که وی، در پذیرش یا عدم پذیرش روایات، برای خویش، معیارها و مبناهایی داشته است. برای نمونه، یکی از معیارهای او در پذیرش یا ردّ خبر واحد است که او، خبر واحد را همیشه و همه جا، حجت نمی‌داند؛ بلکه حجیت آن را تنها در حوزه احکام و موضوعات می‌پذیرد؛ ولی در حوزه‌های دیگری چون اعتقادات، تاریخ، و موضوعات خارجی، خبر واحد را تنها با وجود قرائن و شواهدی که موجب اطمینان شود، حجت می‌داند (ج ۱ ص ۲۰۳).

وی گاهی در این راستا، بر نظر علامه طباطبایی، اشکال وارد می‌کند. مثلاً در همین باره، علامه می‌گوید:

روایات را تنها در صورتی می‌توان رد کرد که با عقل یا نقل صحیح، مخالفت داشته باشند و نباید آنها را فقط به خاطر صحیح نبودن سندشان، رد کرد (المیزان: ج ۱ ص ۱۹۶ به نقل از: الکاشف: ج ۱ ص ۲۰۳).

مرحوم مغنیه در ردّ آن می‌گوید:

از بدیهیات است که مخالفت نداشتن با عقل و نقل صحیح، تنها برای اخباری که به لحاظ سند، صحیح شمرده شده‌اند، شرط است، نه برای روایاتی که صحت سند آنها ثابت نشده است؛ زیرا فقط عدم ثبوت صحت سند هر روایت، برای رد کردن آن روایت، کافی است و دلیل دیگری نیاز ندارد؛ زیرا در غیر این صورت، عمل به تمامی اخباری که صحیح نیستند، لازم است، مگر زمانی که مخالف عقل و نقل باشد. و این، بالبداهه باطل است (ج ۱ ص ۲۰۳).

۳. مرحوم مغنیه، گاه از روایات کتب اهل سنت، برای تأیید و شاهد مطلب، استفاده می‌کند و به نقل آنها دست می‌یازد. برای نمونه از صحیح مسلم، تفسیر الدر المنثور سیوطی، صحیح البخاری و ذخائر العقبی، نقل روایت می‌کند (ج ۵ ص ۲۱۵ و ج ۳ ص ۱۳۴).

۴. مغنیه، معتقد است که حدیث، قرآن را تخصیص می‌دهد، ولی آن را نسخ نمی‌کند. لذا می‌گوید: حدیث، آیات قرآن را تخصیص و تبیین می‌کند؛ ولی جایز نیست که حدیثی، آیه‌ای از آیات قرآن را نسخ کند؛ چرا که آیه، تنها با آیه دیگر قرآن، نسخ می‌شود (الشیعة فی المیزان، فقرة القرآن الکریم: ص ۳۰۶ به نقل از: محمد جواد مغنیه، حیاتة و منهجه فی التفسیر: ص ۱۹۹).